

معرفی عکاس: یوجین اسمیت

# گام زدن بسوی باغ بهشت



گام زدن بسوی باغ بهشت، ۱۹۴۶.

یوجین اسمیت نخستین بار در چهارده سالگی دوربین عکاسی به دست گرفت. یک سال بعد خبرنگار روزنامه های محلی شد. او در یک مدرسه ی کاتولیک درس خوانده بود و از سن هشت سالگی به تاریخ علاقه مند بود. اما دوربین عکاسی را نخستین بار برای عکسهای هوایی و موضوعات مربوط به مهندسی هوایما بکار گرفت. چیزی طول نکشید که عکاسی به صورت مشغله ی عمده و دائمی اش درآمد. مدتی با فرانک نوئل، خبرنگار عکاس روزنامه های ویچتا که بعدها جایزه ی پولیتزر گرفت، همکاری می کرد. بتدریج به حوادث ورزشی و مناظر طبیعی هم رو آورد.

خودکشی پدرش در سال ۱۹۳۶ (هنگامی که او هژده ساله بود) سالهای سختی را برای او در پی داشت. گزارش روزنامه ی محلی درباره ی مرگ پدرش نفرت او را از روزنامه نگاری بدون صداقت و همراه با احساسات بازی دروغین برانگیخت. به این فکر افتاد که عکاسی خبری را بکلی کنار بگذارد. همکاران روزنامه نگارش متقاعدش کرده بودند که «صداقت مسئله ای است فقط مربوط به خود شخص و به حرفه اش ربطی ندارد.» پس از سپری کردن دوره ی دبیرستان، وارد دانشگاه نوتردام شد تا از بورس و یژه ای که در رشته ی عکاسی به او داده بودند استفاده کند. یک سال بعد، دانشگاه را ترک کرد و به هیئت تحریریه ی مجله «نیوز ویک» پیوست. بزودی به این نتیجه رسید که دوربین کوچک آزادی و امکان بیشتری برای «مشاهده» ایجاد می کند. در بهار سال ۱۹۳۸، بخاطر استفاده از دوربین

کوچک، با وجود اعلام ممنوعیت کاربرد این گونه دوربینها از طرف مدیریت مجله، از «نیوز ویک» اخراج شد. پس از یک دوره ی دشواری کاری، به کار آزاد پرداخت و سپس با «بلاک استار آجنسی» همکاری کرد. اولین عکسهایش در مجله های «لایف»، «کالیز»، «آمریکن مگزین»، «هاریرز بازار» و «نیویورک تایمز» به چاپ رسید. همچنان دوربین کوچک به کار می برد و به فن کاربرد نور تصنعی و فلاش علاقه ی خاصی داشت.

در ۱۹۳۹، بامجله ی «لایف» قرارداد همکاری بست، اما دو سال بعد، از طرز کار معمول مجله خسته شد و ترجیح داد راه خودش را دنبال کند. با وجود این که از همه سوبه او هشدار می دادند که آینده اش به خطر خواهد افتاد و دیگر نخواهد توانست با مجله ها همکاری کند، استعفا داد و به کار آزاد رو آورد. این احساس به او دست داد که از این آزادی نمی تواند چنان که باید و شاید بهره گیرد، چون فاقد پختگی لازم است و به این نتیجه رسید که عکسهایش دارای «عمق فضا» هستند، ولی از «عمق احساس» بی بهره اند. بعدها، کارهای این دوره اش را بکلی رد کرد، ولی به این نکته اعتقاد داشت که کار عکاسی دوره های بعدی زندگی اش توسعه ی منطقی کار گذشته اش بوده و دگرگونی ناگهانی عمده ای در ارزشگذاریهایش به وقوع نپیوسته است.

هنگام عکاسی از صحنه های ساختگی جنگی برای مجله ی «پاراید»، بر اثر انفجار دینامیت مجروح شد و با ضربه ی سختی که

تحمل کرد، شنوایی اش مختل شد. این حادثه او را از گذراندن دوران سربازی معاف گردانید، چون دیگر شرایط جسمی لازم را نداشت.

حوادث جنگ جهانی دوم توجه او را کاملاً به خود جلب کرد. برای پیوستن به گروه عکاسی ادوارد استایکن که برای نیروی دریایی ارتش آمریکا کار می کرد، درخواست داد. با وجود درخواستهای کتبی مکرر، بخاطر نقص جسمانی و تحصیلات دانشگاهی ناتمام، فاقد صلاحیت تشخیص داده شد. درخواست او به دست یک کمیته‌ی سه نفره‌ی آدمیرالها رسید که چنین اظهارنظر کردند: «علی‌رغم این واقعیت که ایشان به نظر می رسد در این زمینه نابغه‌ای باشند، شرایطشان با ضوابط نیروی دریایی ایالات متحده هماهنگ نیست.» با این همه، برای احراز شغل خبرنگار عکاس جنگ باز هم تلاش کرد. بویژه علاقه‌مند بود داستان مصوری در باره‌ی یک هواپیمای نفر بر تهیه کند.

سرانجام توانست مدت کوتاهی به عنوان خبرنگار جنگی تئاتر «آتلانتیک» گزارشهای ویژه‌ای برای یک سلسله انتشارات تهیه کند. به شرکت انتشاراتی «زیف-دیویس» پیوست؛ سوار بر هواپیمای «ایندیپندنس» در دومین حمله‌ی هوایی بر «ویک آیلند» شرکت کرد. در نوامبر ۱۹۴۳، به هواپیمای «بانکرهیل» سوار شد که به رابال حمله کرد و از طرف آتشبارهای ژاپنی مورد حمله قرار گرفت؛ در نبردهای وحشتناک تاراوا، ناروآیلند، کیو پنگ و نیوآیرلند در تعطیلات کریسمس آن سال، مأموریت‌هایی برای عکس برداری داشت. برفراز ماریاناز پرواز

کرد تا از مناطقی که با حملات هوایی تخریب شده عکس بردارد. زمانی که در مارس ۱۹۴۴، به سان فرانسیسکو بازگشت، در شانزده مأموریت جنگی شرکت کرده بود. پس از بازگشت به نیویورک، دریافت که سانسور از انتشار بیش از نیمی از عکسهایی که گرفته جلوگیری کرده است. بلافاصله از شرکت انتشاراتی «زیف-دیویس» استعفا داد.

در ماه مه ۱۹۴۴، باز به همکاری با مجله‌ی «لایف» پرداخت. اولین مأموریتش برای این مجله، عکاسی از اشغال ساپین در ژوئن همان سال بود. در ژوئیه، از اشغال گوام عکس گرفت. در سپتامبر، به ساپین بازگشت. از ساپین به مارشال آیلندز پرواز کرد تا به نیروهایی که در تدارک تسخیر پله لیو بودند پیوندند. در میانه‌ی راه، به هواپیما دستور داده شد که بسمت فیلیپین حرکت کنند. در پایان اکتبر هواپیما در لیت به زمین نشست. از آنجا به پرل هاربر رفت و برای روز شکرگزاری به آمریکا برگشت. روز بعد از کریسمس ۱۹۴۴، به پرل هاربر بازگشت و باز سوار بر هواپیمای «بانکرهیل» شد. او تنها عکاسی بود که مجاز بود از حمله به توکیو در فوریه‌ی ۱۹۴۵ عکس بگیرد. پس از عکاسی از حمله به توکیو، به یوجیما رفت تا از ماجرای اشغال خونین جزیره عکس بگیرد. از یوجیما به گوام رفت و از آنجا با کشتیها و قایقهای مختلف، ۱۵۱۰ مایل را در اقیانوس آرام طی کرد تا بتواند شاهد ماجرای اشغال اوکیناوا باشد. در نخستین حمله در روز عید پاک، سوار بر یکی از قایقهای جنگی بود. در سیزدهمین حمله در

ماه مه ۱۹۴۵، هنگامی که همراه با سربازان پیاده نظام مشغول عکاسی برای داستانی به عنوان «بیست و چهار ساعت با سرباز پیاده تری مور» بود، بشدت زخمی شد. برای معالجه به گوام فرستاده شد و از آنجا، در ژوئن، به نیویورک بازگشت. در باره‌ی عکسهایی که در طول جنگ جهانی دوم گرفت، چنین نوشت: «من نمی‌خواستم این عکسها گزارشهایی از یک حادثه باشند، بلکه می‌خواستم شواهدی باشند بر محکومیت جنگ، و بیهودگی و حماقت آن را با قدرتی هرچه بیشتر بیان کنند.» بطور کلی، از عکسهایی که در این دوران گرفت راضی نبود.

معالجه‌ی جراحته‌ها و عملهای جراحی که برای درمان آنها لازم بود، دوسال به طول انجامید. در پایان این دوره‌ی دوساله، تازه اولین عکسی را که پس از زخمی شدن در اوکیناوا گرفته بود ظاهر کرد. و این عکسی بود که برای او شهرت جهانی به بار آورد و در نمایشگاه «خانواده‌ی بشر» که ادوارد استایکن در موزه‌ی هنر مدرن ترتیب داد، به نمایش درآمد: تصویری از دو کودک که از راهی میان درختان جنگل می‌گذرند و به فضای گشاده‌ای با چتری از شاخه‌های روشن نزدیک می‌شوند. این عکس این عنوان را به همراه داشت: «گام زدن بسوی باغ بهشت». اسمیت این عنوان را از عنوان قطعه‌ای ساخته‌ی فردریک دلیوس، آهنگساز انگلیسی، گرفته بود.

از سال ۱۹۴۷، به کار تمام وقت با مجله‌ی «لایف» پرداخت. گردانندگان مجله به او گفتند که استعدادش را به عنوان عکاس باید مجدداً به

اثبات برساند. با وجود جراحتهای جنگ و چندماه بستری شدن در بیمارستان، در ۱۹۵۰، سالهای پرتلاش و پرباری را گذراند. چندین مقاله‌ی مصور تهیه کرد - از جمله «خوانندگان محلی» در ۱۹۴۷، «پزشک دهکده» در ۱۹۴۸، «روزگار سخت در برادوی»، در ۱۹۴۹، «زندگی هنرمندان» در ۱۹۵۱، «دهکده‌ی اسپانیایی» در ۱۹۵۱، «چاپلین در حال کار»، در ۱۹۵۲، «عصر شیمی»، در ۱۹۵۳، «دخترم، جوانیتا»، در ۱۹۵۳، و «مرد مهربان» در ۱۹۵۴.

در ۱۹۵۵، از کار با مجله‌ی «لایف» کناره‌گیری کرد. درباره‌ی این واقعه چنین نوشت: «تصنع و بی‌صداقتی روزنامه‌نگاران برای من قابل پذیرفتن نیست. من گردانندگان مجله را محکوم نمی‌کنم. آنان تا آنجا که به محدوده‌ی کار مجله محدود می‌شود، آدمهای صمیمی و درستکاری هستند اما من نمی‌توانم به شرایط معمول روزنامه‌نگاری تن دردم و با این تن در دادن اصول اخلاقی خودم را زیر پا بگذارم.»

به استخدام شرکت عکاسی «مگنوم» درآمد و تلاش بلندپروازانه‌ای را آغاز کرد که تا آن زمان در زمینه‌ی مقاله‌ی مصوری سابقه بود: سیری در شهر پیتزبرگ. این کار را با سرمایه‌ی شخصی آغاز کرد و امیدوار بود با این کار تسلط عکاسی را بر موضوع کار، متن و صفحه‌آرایی بنمایاند و گردانندگان مجله‌ها را وادارد با مقاله‌ی مصور برخورداردی انعطاف پذیرانه‌تر داشته باشند. بعداً، «بنیاد جان سیمون گانگنهام» برای تکمیل این

کار به او کمک مالی کرد.

نخستین کار جدی اش را در زمینه‌ی عکس رنگی در ۱۹۵۶، برای «مؤسسه‌ی آمریکایی معماران» انجام داد. از نمونه‌های معاصر معماری آمریکا برای این مؤسسه عکس گرفت و این عکسهای او در نمایشگاهی به مناسبت بزرگداشت صدسال معماری آمریکایی به نمایش درآمد.

مقاله‌ی مصور پیتز برگ در سال ۱۹۵۷ به اتمام رسید. در خیابان ششم نیویورک کارگاهی دایر کرد. از این پس دوران پرکاری و باروری فوق‌العاده‌ای در پیش داشت؛ عکاسی می‌کرد، می‌نوشت و صفحه‌آرایی مقالات مصورش را خودش انجام می‌داد. هفت روز هفته را کار می‌کرد، به‌طور متوسط بیست ساعت در روز، و گاهی هفتاد ساعت پیوسته در کارگاهش مشغول کار بود.

از پنجره‌ی کارگاهش عکسهایی گرفت که با عنوان «نمایش زیر پنجره‌ی شهر» منتشر شد. این سلسله عکسها که اکنون به نام «وقتی که از پنجره‌ام به بیرون نگاه می‌کنم» معروف است، از طرف مرکز اطلاعات ایالات متحده برگزیده شد تا برای انتشار در روسیه‌ی شوروی، به چاپ برسد. مرکز اطلاعات، بدون اطلاع عکاس، اتومبیل پلیسی را که برحسب تصادف دریکی از عکسهای صحنه‌ی خیابان به چشم می‌خورد، رتوش کرد.

در سال ۱۹۵۸، در «مدرسه‌ی جدید مطالعات اجتماعی» به تدریس عکاسی پرداخت. در یک نظرخواهی بین‌المللی که از طرف مجله‌ی

«پاپیولر فوتوگرافی» انجام گرفت، به عنوان یکی از ده‌عکاس بزرگ جهان شناخته شد. تهیه‌ی کتاب «گام‌زدن بسوی باغ بهشت» را آغاز کرد که قرار بود به صورت مقاله‌ی مصور مبسوطی در بیاید. در عین حال، برای مجله‌های مختلف، سلسله عکسهایی تهیه کرد. از شرکت عکاسی «مگنوم» استعفا داد و در یک برنامه‌ی تلویزیونی به نام «مطبوعات و مردم» شرکت کرد. سی و هشت صفحه از سلسله عکس‌های پیتز برگ همراه با متنشان، در «سالنامه‌ی عکاسی» سال ۱۹۵۹ چاپ شد.

سومین کنفرانس سالانه‌ی عکاسی خبری، انجمن آمریکایی عکاسان مجلات و دانشگاه میامی به او نشان افتخار اهدا کردند.

از سال ۱۹۶۰، کلاس‌هایی خصوصی برای تدریس عکاسی خبری دایر کرد. نمایشگاه‌های متعددی در دانشگاه‌ها، مراکز فرهنگی و گالری‌های مختلف برگزار کرد: از جمله در دانشگاه اورگون، بنیاد روچستر، انجمن آموزش عکاسی، گالری هلیوگرافی دانشگاه نیویورک و موزه هنر مدرن.

در سال ۱۹۶۱، برای تهیه عکسهایی برای شرکت صنعتی «هیتاچی» عازم ژاپن شد. یک سال و اندی در ژاپن ماند و با مجله‌های ژاپنی همکاری کرد. در سپتامبر ۱۹۶۲ به آمریکا بازگشت.

براساس عکسهایی که برای شرکت «هیتاچی» گرفته بود، سلسله عکس‌هایی برای مجله «لایف» تهیه کرد. مجموعه‌ی عکسهایی که برای شرکت «هیتاچی» گرفته بود به نام

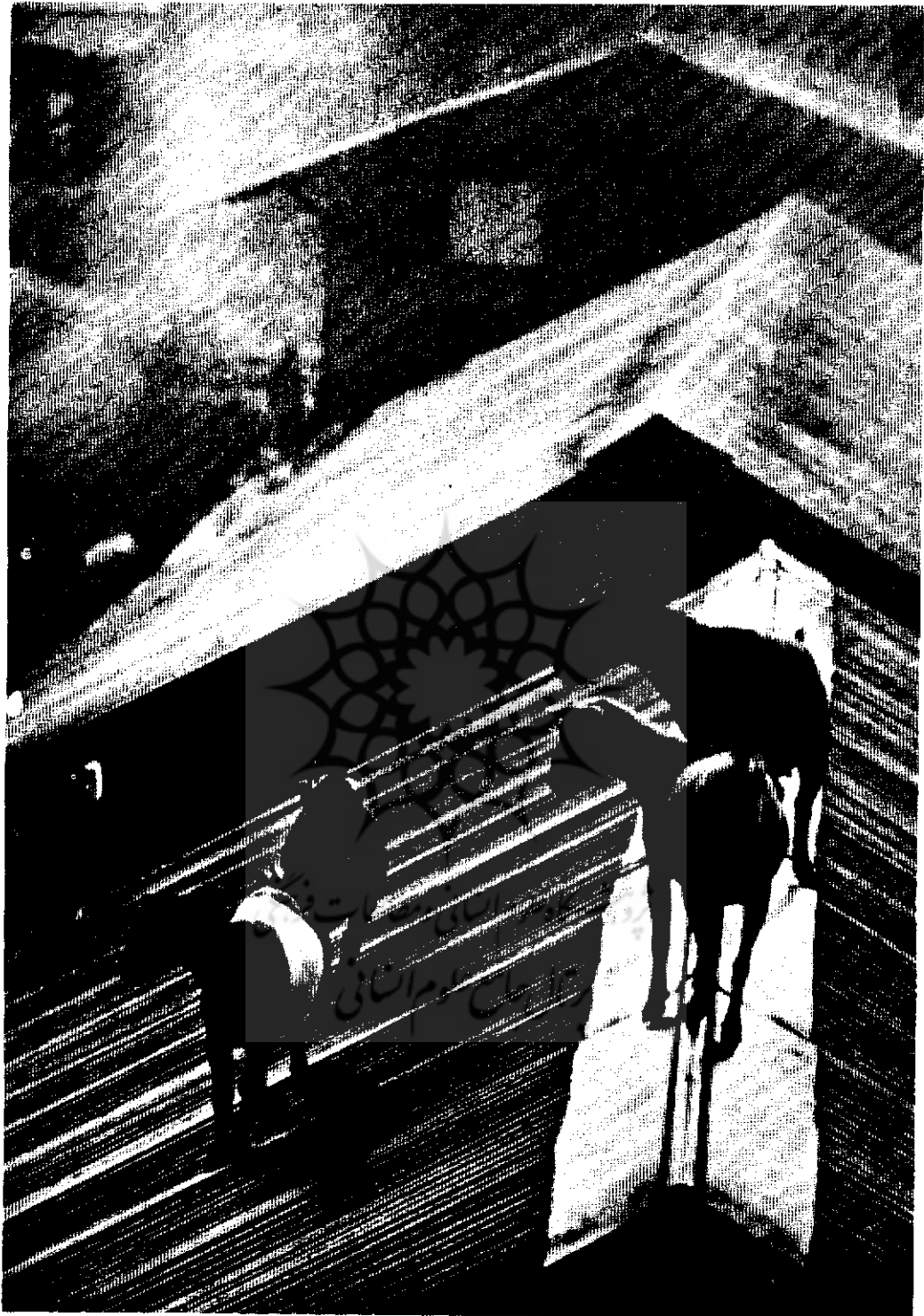
«فصلی در خیال» در ایالات متحده منتشر شد؛ این عکسها و متن نوشته‌های مربوط به این عکسها با همکاری کارول توماس تهیه شده بود. کارول توماس از سال ۱۹۵۹ در آماده‌سازی کتاب «گام‌زدن بسوی باغ بهشت» با او همکاری و یارشفیق بود. این دو در سال ۱۹۶۵ برای انتشار مجله‌ای در زمینه‌ی هنر عکاسی و هنرهای ارتباطی دیگر تلاش کردند، اما این مجله بخاطر نداشتن پشتوانه‌ای مالی منتشر نشد. یوجین اسمیت عکاسی بود که داستان مصور و مقاله‌ی مصور را تا حد یک کار هنری ارتقا داد. تأکید او بر کار هنری و کار هنرمند به عنوان یک فرد البته با گروه‌بازی معمول در مطبوعات جور

درنمی‌آمد. او راه را برای تجربه در زمینه‌ی داستان مصور گشود و پیروان زیادی داشت. سلسله عکس‌های او که پس از جنگ جهانی دوم تهیه شد، عکسهایی فراموش‌نشده و ماندگارند. این عکسها نماینده‌ی بزرگترین موفقیت عکاسی در زمینه‌ی مقاله و داستان مصور مطبوعاتی است. اما باید گفت که شرح این عکسها و متنهای مرتبط کننده‌ی آنها به اندازه‌ی خود عکسها گیرایی ندارند و مجسوعه‌ی این عکسها به اندازه‌ی هریک از آنها به‌طور جداگانه معتبر نیست. بهترین عکسهای او، که برخی از آنها را در این صفحات می‌بینیم، از مرز مجموعه و نوشته‌های همراه با آنها بسی فراتر می‌روند.

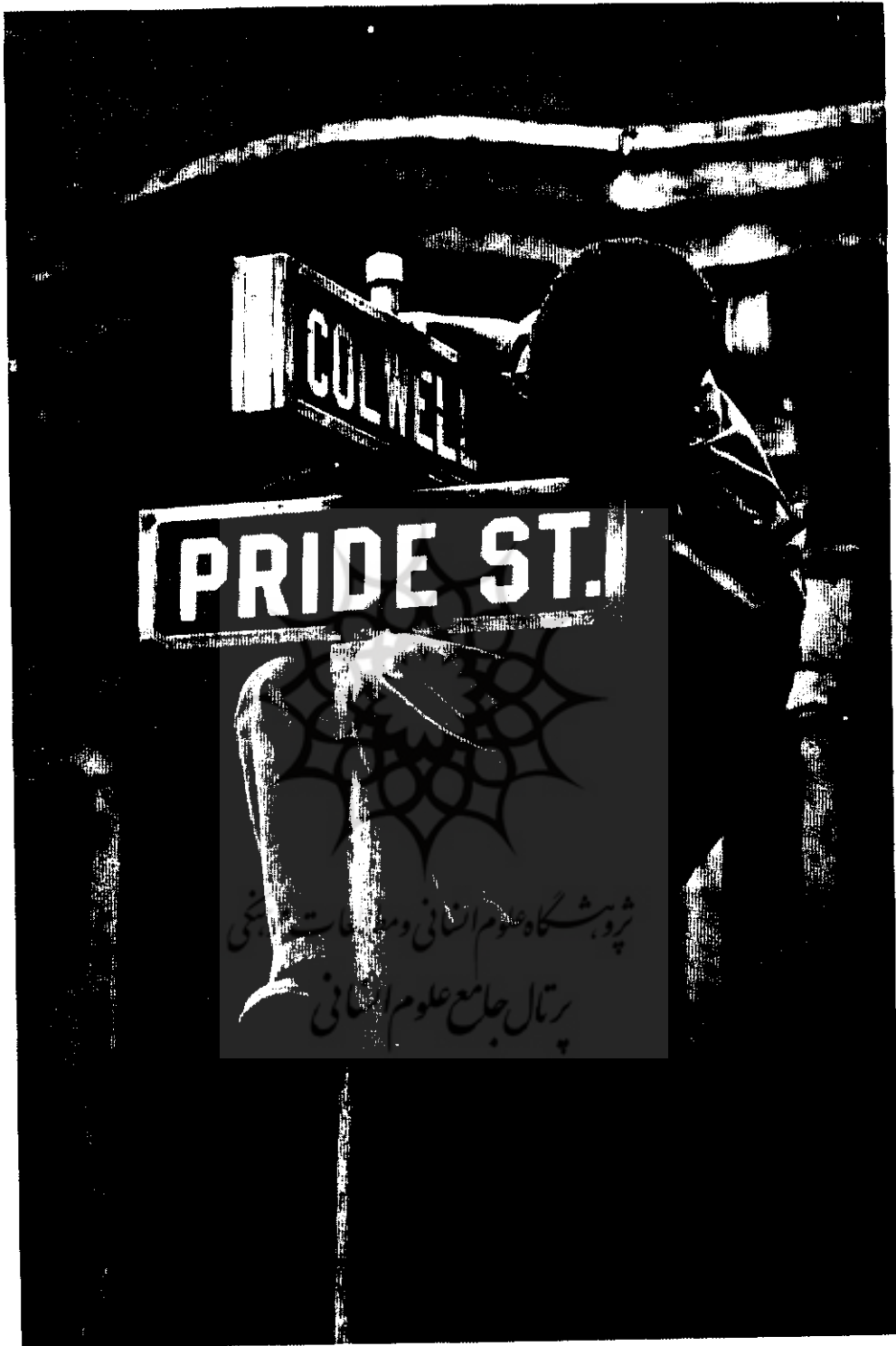
ویلز، ۱۹۵۰.





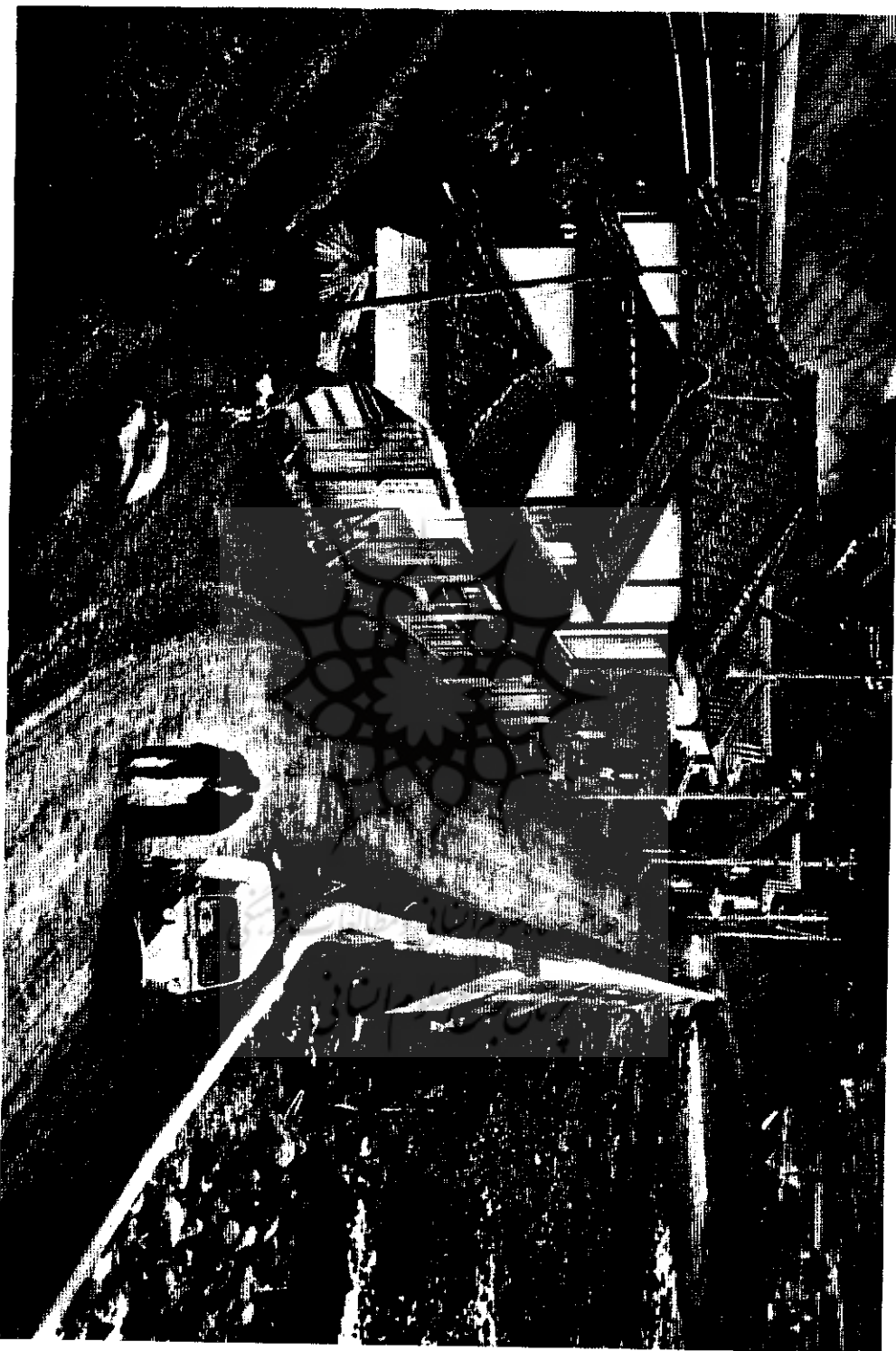


آفریقا، ۱۹۵۴.

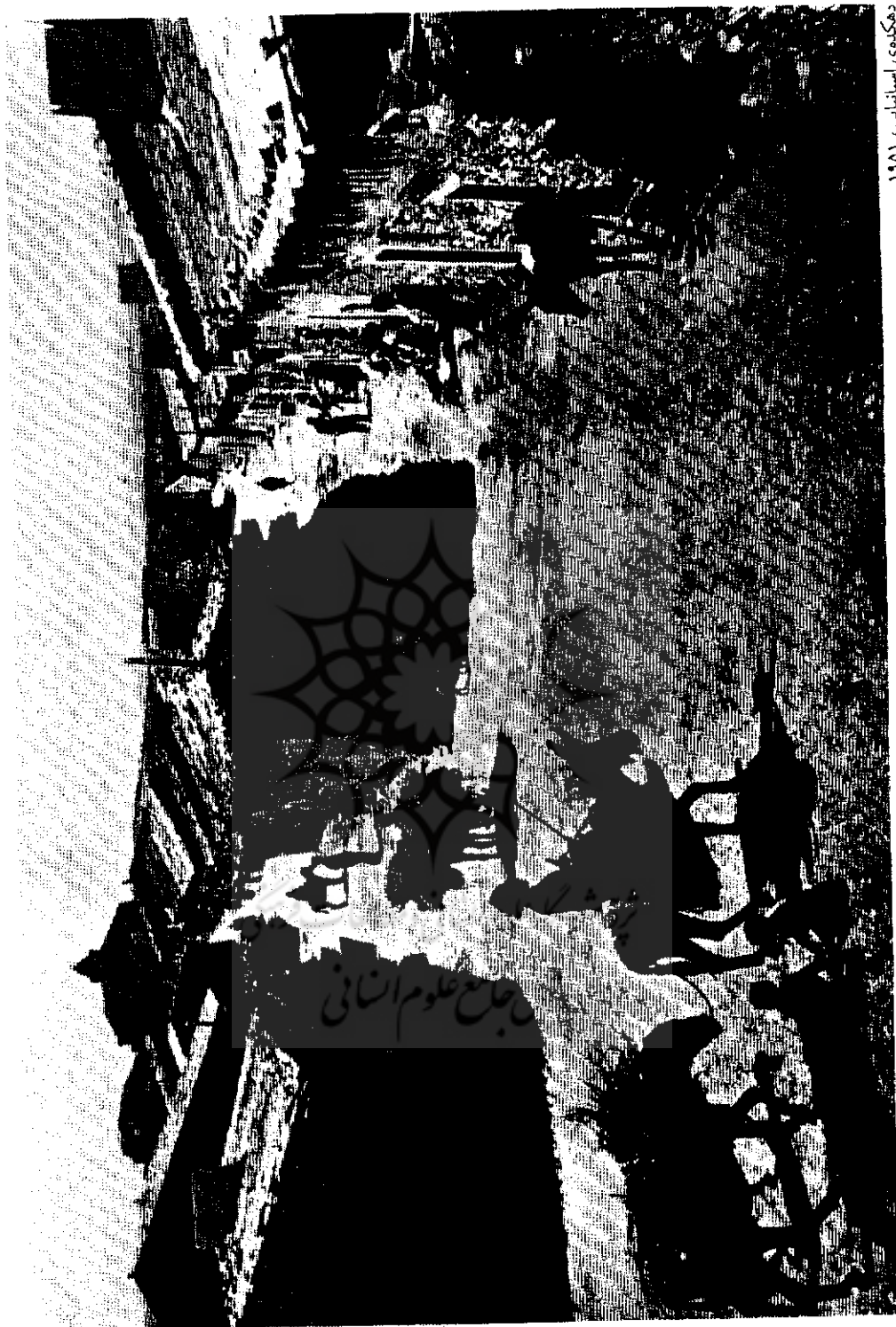


پروشگاه علوم انسانی و تربیت مدرسین  
رتال جامع علوم انسانی

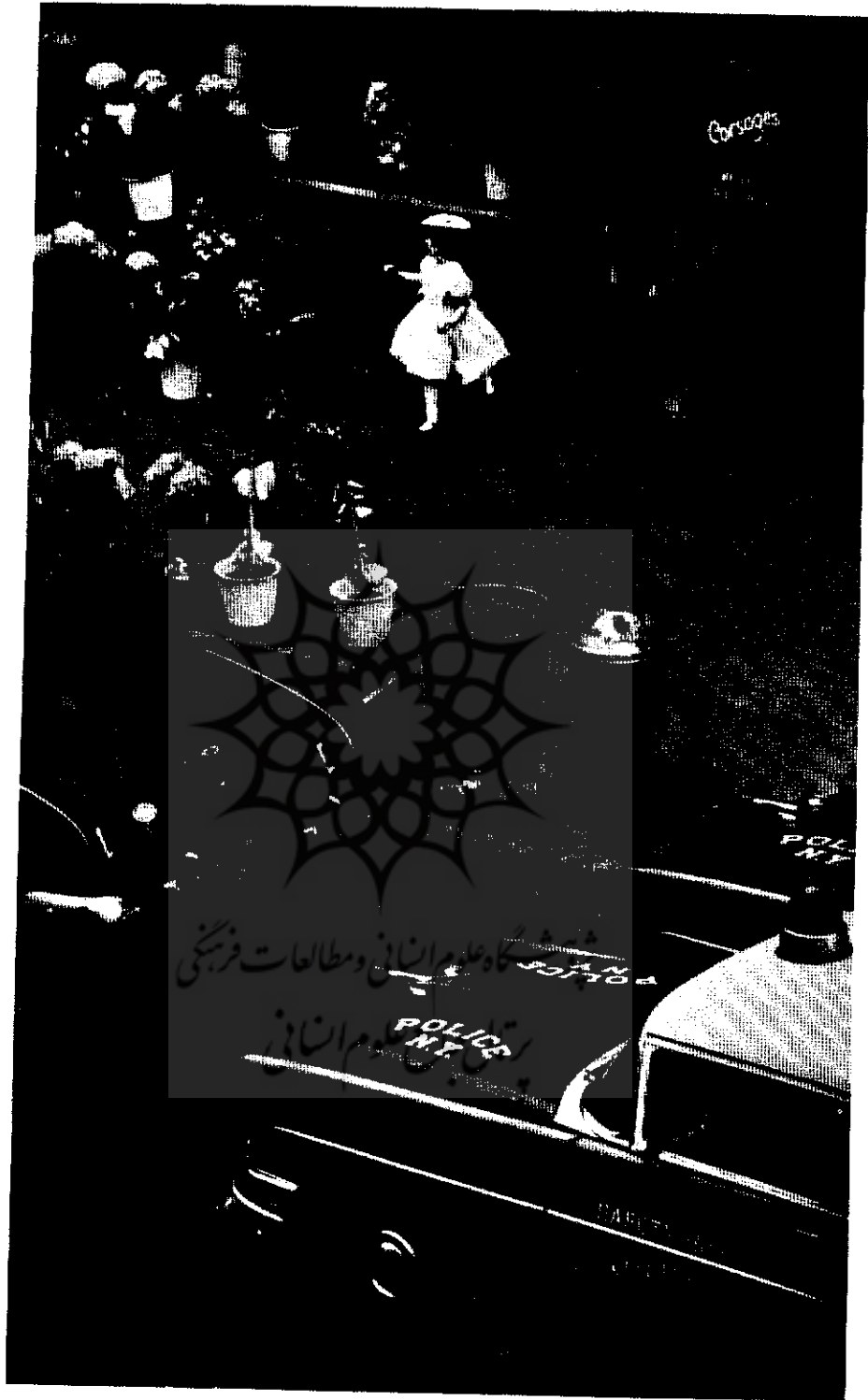




1974 2000000000



دبیرخانه علوم انسانی



گاهی از پنجره‌ام به بیرون نگاه می‌کنم.



اعتراض به جنگ ویتنام، ۱۹۶۷.











پینز برگ، ۱۹۵۵.

بانکر هیل، ۱۹۶۳.



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
تالی جامع علوم انسانی



پیشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پروژه مطالعاتی